

دکتر دیو متیوسون، ادبیات عهد جدید، سخنرانی 38، سفر در مکاشفه، جلسه 3

© 2024 دیو متیوسون و تد هیلدبرانت

این دکتر دیو متیوسون است که سومین و آخرین سخنرانی خود را درباره کتاب مکاشفه ارائه می دهد.

ما به چندین بخش اصلی مکاشفه نگاه کرده ایم تا نشان دهیم که چگونه می خوانیم و با توجه به پیشینه ای که مکاشفه به آن می پردازد.

و من می خواهم به چند بخش دیگر در این بخش آخر کلاس نگاه کنم. و آن این است که من می خواهم از چند فصل پشتیبان بگیرم و به فصل 11 نگاه کنم. فصل یازدهم داستان دیگری از دو شاهد است.

و این داستانی است که چگونه این دو شاهد برای مدتی پیشگویی می کنند. برای مدتی به نظر می رسد که شهادت آنها موفقیت آمیز است، اما در نهایت همان اژدها یا حیوان است، همان حیوانی که در مکاشفه 12 و 13 در مورد آن می خوانیم در فصل 11 از گودالی بی انتها بیرون می آید. باز هم، گودال بی انتها اشاره ای به برخی از موقعیت های جغرافیایی نیست.

این نماد شرارت بود، منشأ موجودات شیطانی شیطانی. بنابراین، این مکان مناسبی برای بیرون آمدن جانور است، که همانطور که گفتیم، جانور احتمالاً نشان دهنده امپراتوری روم است. اگر شما یک مسیحی قرن اول هستید که مکاشفه 12 و 13 و اکنون فصل 11 را می خوانید، و در مورد این جانور هفت سر می خوانید، احتمالاً آن را به عنوان امپراتوری روم معرفی خواهید کرد.

دیدیم که فصل های 12 و 13 به منظور توضیح ماهیت واقعی درگیری با روم است. این جانور نماینده روم و امپراتور روم و کسانی است که کل سیستم روم و امپراتور را ترویج می کنند. و فصل های 12 و 13 ماهیت واقعی و آنچه در پشت آن نهفته است را توضیح می دهند.

اکنون فصل 11، همان جانور از ورطه بیرون می آید. باز هم، این جانور احتمالاً نماینده روم و تلاش آن برای سرکوب و سرکوب قوم خدا و مخالفت با پادشاهی او است. حالا آن جانور می آید و این دو شاهد، این دو نفر، را به مرگ می کشد.

اما بعدها، پس از مدتی، این دو شاهد مطرح و توجیه می شوند تا نشان دهند که شهادت آنها در واقع واقعی و واقعی بوده است. حالا دوباره، سوال این است که ما از داستان چه می سازیم؟ اول از همه، پس زمینه. پیشنهادات متعددی در مورد اینکه این دو شاهد چه کسانی هستند وجود دارد.

سخت است که آنها را نخوانید و متوجه شوید که هر دوی آنها از موسی و ایلیا از عهد عتیق الگوبرداری شده اند. آفت هایی که آنها فرا می خوانند، این واقعیت که می توانند آسمان را ببندند تا باران نبارد. واضح است که این دو نفر آن دو شخصیت عهد عتیق را به یاد می آورند.

چرا دو تا از آنها؟ به احتمال زیاد به این دلیل که این واقعیت که دو شاهد وجود دارد، به احتمال زیاد شرط عهد عتیق را به یاد می آورد که برای چسباندن شهادت در دادگاه عهد عتیق به دو یا سه شاهد نیاز است. بنابراین احتمالاً به همین دلیل است که شما دو شاهد در مکاشفه فصل 11 دارید که بر اساس اصل عهد عتیق مبنی بر اینکه دو یا سه شاهد برای اعتبار یک شهادت مورد نیاز هستند، الگوبرداری شده اند. حالا سوال این است که این دو نفر چه کسانی هستند و چه می کنند؟ آیا اینها به دو فرد واقعی اشاره دارند؟ آیا

این واقعا موسی و ایلیا در آینده زنده شدند؟ برخی اینها را به عنوان پولس یا یوحنا یا برخی افراد دیگر یا پطرس که در قرن اول موعظه می کرد، پیشنهاد و شناسایی کرده اند.

اما یک بار دیگر، وقتی تشخیص می دهیم که این افراد به دلیل ارزش نمادین خود مهم هستند، به احتمال زیاد این دو فرد به دو فرد واقعی یا واقعی در قرن اول یا در آینده اشاره نمی کنند. احتمالا این دو نفر نماد کل کلیسا هستند. بنابراین، یک بار دیگر، فصل 11 در درجه اول یک داستان یا گزارشی از آنچه کلیسا حتی در بحبوحه این درگیری باید انجام دهد، است.

در بحبوحه درگیری و حتی آزار و شکنجه ای که در فصل های 12 و 13 در مورد آن می خوانیم، کلیسا قرار است چه کاری انجام دهد؟ نقش اصلی آن چیست؟ خوب، فصل یازدهم می گوید که نقش اصلی آن این است که حتی در مواجهه با رنج شاهد باشد. کلیسا باید شاهد و شهادت عیسی مسیح باشد، حتی اگر به این معنی باشد، به ویژه در زمینه روم قرن اول، حتی اگر به این معنی باشد که قوم خدا و کلیسا ممکن است رنج ببرند. اما فصل 11 همچنین به وضوح به ما یادآوری می کند که حتی در میان آن، کلیسا به طور کامل نابود نخواهد شد.

خدا اجازه نمی دهد که کلیسای او ضربه مهلکی بزند. به طور کامل از بین نخواهد رفت. اگرچه ممکن است مورد آزار و اذیت قرار گیرد، اما خدا همچنان آن را حفظ خواهد کرد.

در ابتدای فصل 11 توجه کنید که یوحنا کلیسا را به عنوان معبدی توصیف می کند که در واقع در دو آیه اول فصل 11 اندازه گیری می شود. و من متقاعد شده ام که معبد، دوباره، به یک معبد واقعی اشاره نمی کند، بلکه نماد کلیسا به عنوان قوم خدا است. درست مانند پولس که از تصاویر معبد برای توصیف کلیسا استفاده می کرد، خود مردم.

بنابراین، یوحنا می گوید، یک میله اندازه گیری مانند عصا به من دادند و به من گفتند، بیایید و معبد خدا و مذبح و کسانی را که در آنجا عبادت می کنند بسنجید. کل آن تصویر از معبد و محراب و مردمی که پرستش می کنند، همگی نماد قوم خدا، کلیسا هستند. اما حیات بیرونی، حیات خارج از معبد را اندازه گیری نکنید.

آن را رها کنید، زیرا به ملت ها داده می شود. هر دوی اینها، این واقعیت که معبد اندازه گیری می شود، نشان دهنده امنیت است. یعنی خدا قومش را حفظ خواهد کرد، حتی اگر در میان شهادت آنها، حتی اگر کلیسا باید رنج بکشد و حتی مورد آزار و اذیت قرار گیرد، در عین حال، خدا آن را حفظ خواهد کرد و حفظ خواهد کرد.

و بنابراین، در پایان، این دو شاهد نمادی از این هستند که کلیسا برای نشان دادن توجیه آنها برخاسته است. در نهایت، به آنها نشان داده می شود که شهادت آنها معتبر و درست است. پس دوباره، فصل 11 چه می کند؟ برای مسیحیانی که از دست روم رنج می برند، یا حتی به این فکر می کنند که آیا باید سازش کنند، برای مسیحیانی که با امپراتوری روم در تضاد هستند، این به آنها یادآوری می کند که به عنوان قوم خدا، باید شاهدان وفادار عیسی مسیح باشند، حتی اگر به این معنی باشد که رنج خواهند برد.

اما در نهایت، آنها تهرئه خواهند شد. رم حرف آخر را نخواهد زد. امپراتوری های این جهان حرف آخر را نخواهند زد.

اما خدا روزی قوم خود را تهرئه خواهد کرد تا نشان دهد که درگیری و رنج ارزشش را دارد و رنج آنها واقعا درست و واقعی بوده است. بنابراین دوباره، فصل 11 را باید به صورت نمادین درک کرد. به طور نمادین، این دو فرد نماد هستند، به دو شخص خاص اشاره نمی کنند، بلکه نماد خود کلیسا هستند.

و کل فصل چیزی در مورد نقش کلیسا می گوید که آنها تلاش می کنند زندگی خود را در زمینه روم قرن اول زندگی کنند. کلیسا باید چه کار کند؟ آیا ارزش دارد که ایمان به عیسی مسیح را برای وفاداری به روم به خطر بیندازیم؟ یا ارزش مقاومت کردن را دارد؟ فصل یازدهم با این بینش نمادین از دو نفر که پیشگویی می کنند و شهادت می دهند، اما به خاطر آنچه انجام می دهند رنج می برند، اما در نهایت نشان داده می شود که حق با آنها است، این نوع سؤالات را پاسخ می دهد. دو قسمت دیگر برای نگاه.

یکی از آنها شاید متنی باشد که اغلب شناسایی می شود، یا مکاشفه بیشتر اوقات با آن شناخته می شود. و این مکاشفه 20 و اشاره به هزاره یا سلطنت هزار ساله است. باز هم، در واقع تعدادی راه مختلف برای درک ارجاع به هزاره در فصل 20 وجود دارد.

من می خواهم اساسا به آنها نگاه کنم و سپس عمدا بر عملکرد بخش تمرکز کنم. باز هم، آیا جان فقط علاقه مند به پیش بینی دنباله ای از رویدادها در آینده است؟ یا این چیزی دیگر به خوانندگانی می گوید که سعی می کنند زندگی خود را در زمینه یک محیط بت پرست خصمانه زندگی کنند؟ اما از نظر تاریخی، مکاشفه فصل 20 به سه روش مختلف درک شده است. و دوباره، در این روش های مختلف رویکردهای مختلفی وجود دارد، بسیار شبیه به زمانی که ما به روش های مختلف تفسیر وحی نگاه کردیم، پرتریست، آینده نگر، ایده آلیست، گفتیم که در آن تنوع وجود دارد.

همین امر در مورد این رویکردها به کتاب مکاشفه نیز صادق است. متاسفم، نزدیک شدن به هزاره، یا اشاره به هزار سال، هزاره، در مکاشفه 20. و قبل از اینکه در مورد آن صحبت کنیم، اجازه دهید متن را بخوانم.

خیلی کوتاه است. در فصل 19، عیسی مسیح به عنوان یک جنگجو سوار بر اسب باز می گردد و در آنجا تمام زمین را داوری می کند. و سپس در فصل 20، این را می خوانیم.

پس از آن وقایع، فرشته ای را دیدم که از آسمان پایین می آید و کلید گودال بی انتها را در دست دارد. آن گودال یا پرتگاه بی انتها وجود دارد، نه یک مکان یا مکان فیزیکی، بلکه نمادی از شر و هرج و مرج و شیطانی است، چیزی که با خدا مخالف است. سپس فرشته اژدها را می بیند، آن مار باستانی که شیطان و شیطان است، و او را برای هزار سال بسته است.

اشاره ای به هزار سال وجود دارد. او را به گودال انداخت و آن را بر او قفل و مهر کرد تا دیگر ملت ها را فریب ندهد تا هزار سال به پایان برسد. پس از آن، او برای مدتی آزاد می شد.

سپس تخت ها را دیدم و به کسانی که روی آنها نشسته بودند اختیار قضاوت داده شدند. من همچنین جانهای کسانی را دیدم که به خاطر شهادت خود به عیسی مسیح، برای کلام خدا، سر بریده شده بودند. آنها وحش را پرستش نکردند، از فصل های 12 و 13 و فصل 11، آنها وحش یا تصویر آن را نمی پرستیدند و نشان آن را بر پیشانی یا دستان خود دریافت نکرده بودند.

آنها زنده شدند و هزار سال با مسیح سلطنت کردند. بقیه مردگان تا پایان هزار سال زنده نشدند. این اولین رستاخیز است.

خوشا به حال و مقدس کسانی که در این رستاخیز اول سهیم هستند. مرگ دوم بر آنها قدرتی ندارد، اما آنها کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد. حال، به تکرار آن عبارت زمانی، هزار سال، توجه کنید.

بحث این است که چه زمانی این اتفاق می افتد؟ چه زمانی این اتفاق در رابطه با آمدن مسیح رخ می دهد؟ آیا این هزار سال دوباره آمدن مسیح را توصیف می کند که هنوز نیامده است؟ به یاد بیاورید که در تسالونیکیان درباره آمدن دوباره مسیح صحبت کردیم، زمانی که او می آید تا تاریخ را به اوج خود برساند، قضاوت کند و نجات دهد. سوال این است که این دوره هزار ساله چه زمانی در رابطه با آمدن مسیح، آمدن دوم، اتفاق می افتد؟ آیا قبل از آن، بعد از آن، زمانی غیر از آن اتفاق می افتد؟ کجا آن را پیدا کنیم؟ و اینجاست که مواضع مختلفی که ما در یادداشت های شما می نامیم، پیش هزاره، پس از هزاره، تمام هزاره اتفاق می افتد. من واقعا علاقه ای به پرداختن به جزئیات زیادی در مورد این مواضع ندارم، اما اجازه دهید به طور خلاصه در مورد آنها بگویم.

و فقط به این دلیل که در طول تاریخ کلیسا، این موضوع در میان افراد خاصی مورد توجه و مسئله بوده است. و سپس اجازه دهید فقط پیشنهادی در مورد نحوه درک این بخش ارائه دهم. اول از همه، موقعیت پیش از هزاره.

اساسا، موضع پیش از هزاره می گوید، عیسی مسیح باز می گردد، آمدن دوم اتفاق می افتد، و قبل از هزاره، از این رو پیش هزاره گرایی. یعنی عیسی مسیح قبل از هزاره باز می گردد. او برمی گردد و سپس خودش این هزاره، این دوره 1000 ساله را افتتاح و راه اندازی می کند.

حال، دو راه مختلف برای درک آن وجود دارد. برخی آن را به معنای واقعی کلمه درک می کنند و آن را به عنوان یک دوره تحت اللفظی نسبتا خاص 1,000 سال دقیق می دانند. در این مدت، آنها اغلب سناریوهای مفصلی از آن را می سازند، زمانی که خدا به تمام وعده های خود به اسرائیل عمل می کند و آنها را به سرزمین باز می گرداند، و اینجاست که عیسی به زمین فرود می آید و به عنوان پسر داوود، بر اسرائیل و خلقت حکومت می کند و تمام وعده هایی که به ملت اسرائیل داده شده است اکنون محقق خواهد شد.

این یکی از دیدگاه های ممکن در پیش هزاره گرایی است. دیگری چندان مفصل نیست. تنها چیزی که آنها می گویند این است که اساسا 1000 سال نوعی دوره گذار بین زمانی است که شر بر آن حاکم است و سپس آسمان های جدید و زمین جدید.

هزاره به نوعی زمان بین المللی است، زمان گذار بین عصر حاضر و عصر آینده، جایی که شما در فصل های 21 و 22 دارید، جایی که آسمان های جدید و زمین جدید را دارید. اما نکته این است که با هر دوی این دیدگاهها، هر دو برجسب پیش از هزاره نامیده می شوند زیرا هزاره تا زمانی که مسیح بر نمی گردد رخ نمی دهد. مسیح در پایان تاریخ باز می گردد و سپس پادشاهی هزار ساله خود را بر روی زمین برقرار می کند، جایی که او بر تمام زمین در تحقق عهد عتیق حکومت می کند.

برخی می گویند که این به معنای واقعی کلمه 1000 سال است، برخی دیگر می گویند نمادین تر است. هنوز هم به یک دوره زمانی اشاره دارد، اما عمدتا نمادین است. دیدگاه دوم به عنوان پسا هزاره گرایی شناخته می شود، و همانطور که پیشوند پس از آن نشان می دهد، آمدن مسیح پس از هزاره یا بعد از هزاره می آید.

یعنی هزاره دوره ای از زمان است که قبل از بازگشت مسیح در پایان تاریخ، قبل از آمدن دوباره او، اتفاق می افتد. اساسا، بر اساس پسا هزاره گرایی، هزاره در نتیجه موعظه انجیل و کار روح القدس تأسیس خواهد شد، که در آن این عصر طلایی که عدالت غالب و غالب است، این عصر طلایی در پایان تاریخ در نتیجه موعظه انجیل و کار روح القدس افتتاح خواهد شد. این عصر طلایی به نام هزاره افتتاح خواهد شد.

هنگامی که این کار تمام شد، عیسی باز خواهد گشت و پس از این دوره، این هزاره را ارسال خواهد کرد، و سپس آسمان های جدید و زمین جدید خود را برپا خواهد کرد. این به عنوان پسا هزاره گرایی شناخته می شود. بنابراین، هزاره قبل از بازگشت مسیح اتفاق می افتد.

کلیسا، از طریق موعظه انجیل و کار روح، کلیسا مسئول افتتاح این نوع عصر طلایی است که سرانجام در تاریخ رخ خواهد داد، و سپس، پس از آن، مسیح باز خواهد گشت، از این رو پس از هزاره گرایی. این دیدگاه به اندازه دیدگاه اول رایج نیست، و نه به اندازه دیدگاه بعدی، دیدگاه هزاره، رایج است. دیدگاه هزاره نشان می دهد که به یک معنا، هزاره یک نام اشتباه است.

پیشوند am- به معنای نه، نه هزاره. اما، به یک معنا، این یک نام اشتباه است زیرا کسانی که دیدگاه هزاره ای دارند فکر نمی کنند که هزاره وجود ندارد. آنها فقط آن را بسیار متفاوت تفسیر می کنند.

اما آنها می گویند که هیچ هزاره زمینی فیزیکی وجود ندارد که در دوره ای از زمان بر روی زمین رخ دهد. اما، در عوض، هزاره گرایی می گوید که دوره هزار ساله ای که ما در مکاشفه 20 در مورد آن می خوانیم، نمادی از کل دوره تاریخ کلیسا است که در آن عیسی مسیح از آسمان حکومت می کند. و به گفته پولس، به یاد داشته باشید، ما آیاتی را در پولس دیده ایم که نشان می دهد ما با مسیح در آسمانها نشسته ایم.

آنها می گفتند، این فقط روش جان برای گفتن این است. او از این هزار سال به عنوان روشی نمادین برای توصیف این واقعیت استفاده می کند که مسیح در حال حاضر از آسمان حکومت می کند و به دلیل نشستن و برخاستن با مسیح، همانطور که پولس گفت، ما با او حکومت می کنیم. بنابراین، هزار سال، بر اساس هزاره گرایی، هزار سال یک دوره فیزیکی از زمان روی زمین نیست، بلکه به طور نمادین، سلطنت و سلطنت معنوی مسیح را در حال حاضر از آسمان به تصویر می کشد.

بین آمدن اول و آمدن دوم او، کل آن دوره هزاره است زیرا مسیح اکنون از آسمان حکومت می کند، و همانطور که پولس گفت، ما با او به دلیل تعلق به مسیح حکومت می کنیم. بنابراین، در طول تاریخ کلیسا، این دیدگاه ها به نوعی دیدگاه های غالب هزاره بوده اند. یعنی پیش هزاره گرایی، مسیح برمی گردد و سپس حکومت هزاره ای خود را بر روی زمین برقرار می کند.

پس از هزاره، کلیسا هزاره را راه اندازی می کند، یا هزاره را از طریق موعظه خود، و همچنین کار روح القدس افتتاح می کند. این عصر طلایی، این هزاره، روی زمین اتفاق می افتد. در پایان آن زمان، مسیح برمی گردد.

یا هزاره گرایی، هزاره به زمان خاصی قبل یا بعد از بازگشت مسیح اشاره نمی کند. این به کل عصر کلیسا اشاره دارد، از قرن اول تا زمانی که مسیح دوباره بازگردد، کل آن دوره هزاره است، که به طور نمادین به عنوان هزار سال به تصویر کشیده شده است، جایی که مسیح از آسمان حکومت می کند، و ما با او به دلیل تعلق به مسیح سلطنت می کنیم. بنابراین، اینها سه دیدگاه اصلی هستند.

برای من جالب است که هزاره اینقدر مورد توجه قرار گرفته است، زیرا دوباره، آیاتی که خواندم، اول از همه، این تنها جایی است که در عهد جدید به هزار سال اشاره می کنید. این بدان معنا نیست که مهم نیست، اما به این معنی است که این تنها جایی است که به یک دوره هزار ساله اشاره می کنید. اما به طور مرموز به آن اشاره می شود.

منظورم این است که توجه داشته باشید که چیزی در مورد آنچه در آن دوره هزار ساله اتفاق افتاده است گفته نشده است. حتی به طور خاص نمی گوید که کجا اتفاق می افتد. ما به نوعی فرض می کنیم که این اتفاق بر روی زمین رخ می دهد، اما مکاشفه 20 چنین چیزی را نمی گوید.

فقط می گوید که آنها زنده شدند و هزار سال با مسیح سلطنت کردند. نمی گوید کجا. بنابراین، می تواند از آسمان باشد، می تواند یک سلطنت آسمانی باشد، می تواند یک سلطنت زمینی باشد.

متن به ما نمی گوید. بنابراین، من واقعا تحت تأثیر نوعی ماهیت لاکونیک مکاشفه 20 قرار گرفتم. یعنی شکاف های زیادی وجود دارد.

این بسیار کوتاه است. همه چیز را در مورد هزاره به ما نمی گوید. باز هم، به ما نمی گوید که به طور خاص کجا اتفاق می افتد، چه اتفاقی می افتد، چه اتفاقی می افتد، چه کسی آنجا است، آیا تولید مثل وجود خواهد داشت و غیره و غیره.

آیا اکنون زمان تحقق وعده های اسرائیل است؟ مکاشفه هیچ یک از اینها را به ما نمی گوید. اشاره به هزاره در مقایسه با فصل های 21 و 22 که در مورد آنچه هنگام بازگشت مسیح اتفاق می افتد بسیار مختصر است، بسیار بسیار مختصر است. به نظر من، اگر بتوانم پیشنهادی ارائه دهم، به نظر من، هزاره، مرجع هزار سال، احتمالا اصلا به یک دوره زمانی اشاره نمی کند.

این یک روش نمادین برای توصیف آنچه در آمدن دوباره مسیح اتفاق می افتد است. این به سادگی یک روش نمادین برای توصیف حقانیت کامل قوم خدا و پاداش قوم خدا است. این به سادگی راهی برای نشان دادن داوری کامل و اثبات خدا است و به معنای توصیف یک دوره زمانی خاص نیست.

پرسیدن سوالاتی از این قبیل، آیا این در زمین است یا آسمان، یا افرادی وجود خواهند داشت که متولد می شوند یا ازدواج می کنند، یا اینجا جایی است که اسرائیل تمام وعده های خود را برآورده می کند؟ فکر می کنم همه آن سوالاتی که ممکن است بخواهیم پرسیم غیر ضروری هستند زیرا فکر نمی کنم جان سعی کند دوره زمانی خاصی را که در جایی اتفاق می افتد توصیف کند، اما دوباره، این فقط راه دیگری برای توصیف آنچه هنگام بازگشت مسیح اتفاق می افتد است. او به مردم خود پاداش خواهد داد و آنها را تبرئه خواهد کرد و زمین را داوری خواهد کرد. این آشکار خواهد شد.

سرانجام، قوم خدا تبرئه خواهند شد و عدالت و داوری خدا درست نشان داده خواهد شد. این همان چیزی است که هزاره در مورد آن است. بنابراین من فکر می کنم برخی از سوالاتی که ما در مورد آن می پرسیم احتمالا فراتر از متن است.

دوباره، مکاشفه 20 را بخوانید و از اینکه چقدر کم گفته می شود شگفت زده می شوید. شما فقط آن اشاره کوتاه به هزار سال را دارید، جایی که شر از بین می رود، شرارت مهار می شود، و قوم خدا توجیه می شوند و پاداش می گیرند و نشان داده می شوند که درست هستند، و عدالت و داوری خدا غالب می شود. این اساسا معنای هزاره است.

حالا، همانطور که گفتم، هزاره به سادگی تقریبا یک نقطه توقف کوتاه است، تقریبا به نوعی تنفسی برای پایان بزرگ مکاشفه که در فصل های 21 و 22 مکاشفه رخ می دهد. از برخی جهات، مکاشفه، اگر بخواهیم از عنوان رمان دیکنز استفاده کنیم، مکاشفه را می توان به عنوان داستان دو شهر توصیف کرد. فصل های 17 و 18 این موضوع را دوباره به زبانی بسیار نمادین توصیف می کنند.

یوحنا زنی را توصیف می کند که او را به عنوان یک که روی یک جانور نشسته است به تصویر می کشد و این زن قادر است جهان را اغوا کند و کاملا جذاب است، اما با این وجود سوار بر یک جانور وحشتناک می شود که ما قبلا آن را طبیعتی شیطانی، شیطانی و شیطانی در طبیعت شناسایی کرده ایم. باز هم، آنچه یوحنا

توصیف می کند، هر خواننده قرن اول می توانست این زن سوار بر یک جانور را بخواند و چیزی کمتر از امپراتوری روم تشخیص دهد. به عنوان نشسته بر روی هفت تپه توصیف شده است.

این یک تصویر رایج از شهر رم در قرن اول بود. بنابراین، من نمی توانم تصور کنم که هیچ خواننده قرن اول مکاشفه 17 را بخواند، این زن سوار بر یک جانور و به امپراتوری روم و امپراتور روم فکر نکند. اما در فصل 18، او نابود می شود.

روم به دلیل تکبر، تظاهر و این واقعیت که خود را بر خدا قرار داده است، نابود می شود، زیرا ثروت او به قیمت دیگران و به قیمت جان مسیحیان تمام شده است. به همین دلیل، همانطور که خدا در گذشته ملت ها و امپراتوری های شریر و شریر را داوری کرده است، یک بار دیگر روم را نیز داوری خواهد کرد، و در واقع این کار را کرد. روم اندکی پس از نگارش کتاب مکاشفه ویران شد.

بنابراین، پیشگویی آن در این زمینه محقق شد. اما، رم به عنوان ویران شده و به هیچ تبدیل شده دیده می شود. و در میان آن بخش، در فصل 18، آیه 4، خوانندگان یوحنا، مسیحیان، فراخوانده شده اند تا از او بیرون بیایند، تا در داوری او شریک نباشند، تا از هم جدا شوند.

رم در حال نابودی است. با او سازش نکنید. تسلیم حکومت و ایدئولوژی روم نشوید.

در پرستش امپراتور شرکت نکنید. اما از او بیرون بیایید. از او جدا شوید.

اما، اگر قوم خدا قرار است از روم بیرون بیایند و از هم جدا شوند، باید جایی برای رفتن داشته باشند. و پاسخ به آن در فصل های 21 و 22 یافت می شود. اگر آنها از حکومت روم جدا شوند و تسلیم آن نشوند، به این ایدئولوژی و سیستم متکبر، پرمدها و فاسد و سیستم شیطانی، اگر آن را رد کنند و در برابر آن مقاومت کنند، آنگاه یوحنا می گوید، شما جایی برای رفتن دارید.

و این اورشلیم جدید در مکاشفه فصل های 21 و 22 است. باز هم، سه چیز وجود دارد که می خواهم در مورد این دیدگاه اورشلیم جدید بگویم. اول از همه، پس زمینه این است که تقریباً هر آیه مکاشفه 21 و 22، حداقل از پنج آیه اول، ریشه در عهد عتیق دارد.

در واقع، یک تفسیر در کتاب مکاشفه می گوید که اگر تمام ارجاعات عهد عتیق را در مکاشفه 21 و 22 حذف کنید، حدود دو یا سه آیه باقی می ماند. و این خیلی دور از حقیقت نیست. مکاشفه 21 و 22 با زبان عهد عتیق آغشته شده اند.

تقریباً همه چیز به عهد عتیق برمی گردد. اشاره به خلقت جدید، اشاره به اورشلیم جدید، عهد جدید، اندازه گیری شهر. یوحنا از تمام ادبیات بزرگ نبوی اشعیا و حزقیال و ارمیا و سایر متون نبوی و برخی از متون روایی نیز استفاده می کند.

گویی او تمام وعده هایی را که به اسرائیل داده شده است در یک پایان بزرگ جمع می کند، یک بینش بزرگ برای نشان دادن این اورشلیم جدید، این چشم انداز، تحقق نهایی تمام امیدها و انتظارات قوم خدا است، همانطور که در پیامبران عهد عتیق بیان شده است. اکنون او تمام رشته های تمام متون نبوی و متون عهد عتیق را می گیرد و آنها را در یک چشم انداز بزرگ از این اورشلیم جدید که به عنوان جایگزینی برای حکومت روم ارائه می دهد، به هم می بافت. تا آنجا که به شناسایی اورشلیم جدید مربوط می شود، باز هم باید این را به صورت نمادین بخوانیم.

ما باید بدانیم که جان احتمالا یک شهر فیزیکی واقعی را توصیف نمی کند، حتی با وجود اندازه گیری هایی که به آن می دهد. در عوض، جان، دوباره، جان شهری را در دید خود می بیند، اما آنچه مهم است این است که نماد ارزش نمادین آن چیست. به نظر من، شهر در مکاشفه 21 و 22 یک بار دیگر نماد قوم خدا است.

یوحنا در درجه اول قوم کامل خدا را می بیند که اکنون در زمینی جدید ساکن هستند. خب، دوباره، برخی از ما شاید تصاویری از اورشلیم جدید را دیده باشیم، اما دوباره، در حالی که آنها جالب و جذاب هستند، احتمالا کمی دور از هدف هستند، زیرا یوحنا به ما یک طرح معماری از آنچه اورشلیم جدید خواهد بود نمی دهد. در عوض، جان علاقه مند است که خود مردم را توصیف کند.

به همان روشی که پولس می توانست کلیسا را به عنوان یک معبد و به عنوان یک ساختمان توصیف کند، به عنوان مثال در افسسیان فصل 2، اکنون یوحنا کلیسای کامل شده، قوم کامل شده خدا، را به عنوان یک اورشلیم جدید، به عنوان یک شهر توصیف می کند. باز هم، حتی اندازه گیری ها، اندازه گیری های 144 ذراع، یا تمام اندازه گیری های اورشلیم جدید در فصل 21 بر اساس مضرب های 12 است. و ما قبلا دیده ایم که 12 عددی است که نماد قوم خدا است.

بنابراین آنچه یوحنا توصیف می کند یک شهر فیزیکی نیست. من شک دارم که شهری که او توصیف می کند حتی بتواند کل قوم خدا، گذشته، حال و آینده را در خود جای دهد. اما در عوض، آنچه یوحنا توصیف می کند، قوم کامل و کامل خدا در خلقت جدید است.

باز هم توجه کنید که اورشلیم جدید از 12 دروازه تشکیل شده است که با 12 قبیله اسرائیل شناخته می شود و بر روی 12 پایه ساخته شده است که با 12 رسول شناخته می شوند. باز هم، حتی سنگ های ساختمانی و ویژگی های معماری شهر نماد قوم خدا، هم عهد عتیق اسرائیل و هم کلیسا است که اکنون در یک قوم کامل و کامل خدا گرد هم آمده اند. بنابراین، دوباره، یوحنا از تمام این تصاویر عهد عتیق استفاده می کند و آنها را در این چشم انداز اوج گرد هم می آورد، جایی که او در درجه اول به خود مردم اشاره می کند، نه یک شهر فیزیکی.

نه اینکه در خلقت جدید شهر یا شهرهای فیزیکی وجود نداشته باشد، اما نکته یوحنا در اینجا این نیست. او در درجه اول مردم را توصیف می کند، نه یک شهر فیزیکی. شهری که او می بیند نماد قوم کامل و کامل خدا است که از عهد عتیق اسرائیل و کلیسای که بر پایه خود رسولان ساخته شده است، تشکیل شده است.

دوباره، همه این متون از متونی از اشعیا، حزقیال و سایر ادبیات نبوی استفاده می کنند، یا همه رویاهای یوحنا از آنها استفاده می کنند. دوباره، یوحنا در پایان سنت نبوی می نویسد، و او همه وعده ها را گرد هم می آورد تا نشان دهد که چگونه در مسیح محقق می شوند و چگونه در نهایت به اوج خود می رسند. نکته دیگری که باید در مورد چشم انداز اورشلیم جدید بگویم، مربوط به عملکرد آن است.

من می خواهم دو چیز در این مورد بگویم. قبلا گفتیم که چشم انداز اورشلیم جدید به عنوان همتای بینش بابل عمل می کند، که باز هم با روم شناخته می شد. در واقع، روم اغلب نامیده می شود، در قرن اول در این زمان، اغلب بابل نامیده می شد.

بحث ما در مورد اول پطرس را به یاد بیاورید، جایی که او به بابل اشاره می کند، که به نوعی نام رمز روم است. بنابراین، اکنون که روم به دلیل تکبر و شرارتشان در داوری نابود می شود، قوم خدا باید جایی برای رفتن داشته باشند. بنابراین، جان اکنون جایگزینی برای آنها فراهم می کند.

اگر رم را ترک کنند، اگر بخواهند... نه از نظر فیزیکی، بدیهی است که شما نمی توانستید در قرن اول امپراتوری روم به جایی بروید تا از تأثیرات روم فرار کنید، اما اگر آنها از معاشرت با روم امتناع ورزند، اگر شهادت وفادار خود را حفظ کنند، مکاشفه فصل 11، اگر از تسلیم شدن و معاشرت با ایدئولوژی فاسد و ثروت روم امتناع ورزند، اگر از شرکت در پرستش امپراتور امتناع کنند و تنها بمانند، وفاداری انحصاری به عیسی مسیح، سپس آنها جایی برای رفتن دارند. و این شهری است که بسیار جلوتر و بسیار فراتر از هر چیزی است که رم می توانست ارائه دهد. و آن متعلق به جامعه کامل قوم خدا در خلقت جدید است.

اما چیز دیگری در مورد این متن وجود دارد که باید برجسته شود، و آن این است که سرنوشت نهایی قوم خدا در مکاشفه به طرز جالبی بهشت نیست بلکه زمین جدیدی است. و برخی از شما قبلاً از من شنیده اید که می گویم، من به بهشت نمی روم، اما سرنوشت نهایی من یک زمین جدید است. و این دقیقاً همان جایی است که قوم خدا در مکاشفه به پایان می رسند.

این ایده که به نوعی وجود معنوی زودگذر در ابرها شناور است، یک دیدگاه کتاب مقدسی نیست. این برای من بیشتر شبیه گنوسی است. اگر به یاد داشته باشید، ما در ابتدای ترم در مورد گنوسیسم بحث کردیم، تمایز بین فیزیکی و معنوی، وجود معنوی واقعیت واقعی.

در عرفان، رستگاری فرار از زمین، فرار از زندان فیزیکی زمین و بدن به یک وجود معنوی بود. اما این دیدگاه کتاب مقدسی نیست. دیدگاه کتاب مقدسی از سرنوشت آینده ما را در همان جایی که از آن شروع کردیم، یعنی روی زمین، به پایان می رساند.

به شباهت های بین مکاشفه 21 و 22 و پیدایش 1 و 2 توجه کنید. در آغاز، خدا آسمانها و زمین را آفرید. اکنون، یوحنا آسمان جدید و زمین جدیدی را می بیند. و تمام ارتباطات بین عدن در مکاشفه 1 تا 3 و اورشلیم جدید.

بنابراین، آنچه در حال وقوع است این است که از همان ابتدا قصد خدا برای بشریت این است که خدا در میان آنها در خلقتی ساکن شود که در آن خدای آنها است و آنها قوم او خواهند بود. این امر اکنون به طور کامل در مکاشفه 21 و 22 محقق شده است، جایی که خدا اکنون با مردم کامل شده و کامل شده خود در خلقت جدیدی ساکن است. بنابراین هر چقدر هم که خلقت اول با خلقت جدید متفاوت باشد، هر چقدر هم که بین خلقت جدید مکاشفه 21 و 22 و خلقت اول اختلاف وجود داشته باشد، هنوز تداوم وجود دارد.

هنوز یک زمین فیزیکی است. بنابراین سرنوشت نهایی قوم خدا این نیست که از بدن فرار کنند و در ابرها شناور شوند. من نمی توانم به وجود خسته کننده تری فکر کنم.

اما سرنوشت نهایی قوم خدا یک سرنوشت بسیار فیزیکی است، اگرچه از تمام اثرات گناه و مرگ محروم شده است، اما با این وجود یک سرنوشت جسمی است. بنابراین اینجاست که کتاب مکاشفه به پایان می رسد. اگر قوم خدا آنچه را که روم ارائه می دهد یا آنچه ملت ها و امپراتوری های این جهان ارائه می دهند رها کنند، آنها دنیایی دارند، یک جایگزین، که در انتظار آنها است.

و اینجاست که کتاب مکاشفه به پایان می رسد. اکنون در یادداشت های خود متوجه خواهید شد که یک سفر کوتاه در مورد خلقت و خلقت جدید در کتاب مقدس وجود دارد. مانند بسیاری از موضوعاتی که ما چندین دوره در سخنرانی ها و یادداشت هایمان داشته ایم، و مانند بسیاری از موضوعات، این یکی نیز به عهد عتیق برمی گردد.

ما قبلا در مورد این واقعیت صحبت کردیم که خلقت جدید پیشینه خود را در عهد عتیق دارد. این به اولین خلقت و باغ عدن برمی گردد، جایی که بشریت به عنوان نمایندگان خدا برای حکومت بر آن در باغ قرار گرفت. زمین به عنوان هدیه به آنها داده شد.

بنابراین، قوم خدا آفریده شدند تا از حضور خدا بر روی زمین لذت ببرند، در محیطی مناسب برای وجود انسان، اما محیطی که خدا بتواند در آن با قومش ساکن شود. اکنون بدیهی است که همانطور که خط داستانی پیش می رود، به دلیل گناهی که خنثی می شود و بشریت از زمین بیرون رانده می شود، اما موضوع زمین یا خلقت با وعده سرزمینی که به ابراهیم داده می شود ادامه می یابد. پیدایش فصل 12 را به یاد بیاورید، عهدی که خدا با ابراهیم بست، من تو را برکت خواهم داد، تو را برکت خواهم داد، تو را برای همه ملل زمین برکت خواهم داد.

اما بخشی از برکت یا بخشی از عهد این بود که خدا او را به سرزمینی می آورد که به او نشان دهد. در واقع، دلیل اینکه خدا به او زمین می دهد فقط به این دلیل نیست که او به مکانی برای زندگی نیاز دارد، زیرا این بخشی از تحقق پیدایش 1 و 2 است، که خدا زمین را به مردم می دهد. سرزمین محل برکت بود.

زمین، زمین مکانی بود، قرار بود مکانی باشد که خدا قومش را برکت دهد و با آنها ساکن شود. بنابراین، با دادن زمین به ابراهیم، با آوردن اسرائیل به سرزمین، این مراحل اولیه تحقق قصد خدا برای ساکن شدن با قومش در خلقت او، در سرزمین، در باغ عدن بود، که به دلیل گناه مختل و خنثی شد. اما حتی اسرائیل نیز شکست خورد، زیرا اسرائیل شکست خورد و نافرمانی کرد، اسرائیل، مانند آدم و حوا، از این سرزمین بیرون رانده شد، و اسرائیل بهتر از این نبود.

آنها همچنین گناه کردند و از سرزمین، محل برکت، جایی که خدا با قومش ساکن می شد، بیرون رانده شدند. بنابراین، شما در پیامبران این انتظار را می بینید که روزی خدا اسرائیل را به زمین باز خواهد گرداند، زیرا دوباره، این بخشی از وعده ای است که به ابراهیم داده شده است، این بخشی از قصد او برای بشریت در پیدایش 1 و 2 است، که به آنها زمین بدهد، مکان برکت، جایی که خدا با آنها ساکن خواهد شد. بنابراین، متوجه می شویم که وقتی اسرائیل از این سرزمین بیرون رانده می شود و به تبعید می رود، تاریخ عهد عتیق خود را به یاد بیاورید، پیامبران انتظار خود را نشان می دهند که خدا اسرائیل را به آن سرزمین باز خواهد گرداند.

اما در برخی از متون نبوی، به نظر می رسد که انتظار کمی فراتر از بازگرداندن اسرائیل به سرزمین فیزیکی فلسطین است. در واقع، در اشعیا فصل 65، در یکی از این متون نبوی در واقع، یک متن نبوی که خود یوحنا به آن اشاره می کند، ما شروع به دیدن این موضوع می کنیم که بازگشت اسرائیل به سرزمین شروع به گسترش می کند و ابعاد نبوی یا آخرالزمانی یا حتی کیهانی به خود می گیرد. بنابراین، این چیزی است که اشعیا نبی می گوید.

او باز هم به زمانی می پردازد که اسرائیل به این سرزمین بازمی گردد، اما هنوز انتظار دارد که تحول بزرگتری رخ دهد. او می گوید، این خدا است که از طریق اشعیا صحبت می کند، "زیرا من، خدا، در شرف خلق آسمان جدید و زمین جدید هستم. چیزهای قبلی نباید به خاطر سپرده شوند و به ذهن خطور نکنند.

اما خوشحال باشید و تا ابد از آنچه می آفرینم شاد باشید، زیرا من در شرف ایجاد اورشلیم به عنوان یک شادی و قوم آن را به عنوان یک لذت می آفرینم. من در اورشلیم شاد خواهم شد و از قومم خوشحال خواهم شد.» توجه کنید که مکاشفه فصل 21 با آسمان جدید، زمین جدید و اورشلیم جدید آغاز می شود. بنابراین، یوحنا اساسا در مکاشفه فصل 21 پیش بینی می کند و تحقق آنچه را که در اشعیا فصل 65 پیش بینی شده است به تصویر می کشد.

بنابراین، پیامبران با این پیش بینی به پایان می رسند که خدا هنوز باید اراده خود را برای بشریت با دادن سرزمینی به آنها، مکان برکت، جایی که خدا با قومش زندگی و ساکن خواهد شد، احیا کند. در عهد جدید، وعده خلقت جدید در دو مرحله محقق می شود. و در اینجا ما به حال بازگشته ایم، اما نه دوباره.

خلقت جدید، وعده سرزمین، در حال حاضر وجود دارد. قبلا در مسیح افتتاح می شود. جالب اینجاست که در دوم قرن‌تین فصل 5، پولس در واقع به اشعیا 65 اشاره می کند، جایی که می گوید، اگر کسی در مسیح باشد، خلقت جدیدی است.

قدیم از بین رفته است، اینک همه چیز جدید می شود. این زبان درست از اشعیا فصل 65 بیرون می آید. بنابراین، آنچه در عهد جدید می گذرد نشان می دهد که قصد خدا برای بشریت برای زندگی در خلقت جدید، سرزمین برکت که خدا در آن با آنها ساکن خواهد شد، قبلا در شخص عیسی مسیح محقق شده است.

اما البته، یک بعد هنوز برای آن وجود ندارد. بنابراین، بعد هنوز در مکاشفه 21 و 22 رخ داده است، جایی که یوحنا می گوید، من آسمان های جدید و زمین جدیدی را با اورشلیم جدید دیدم، با قوم خدا در میان آن. بنابراین، مکاشفه هدف تاریخ رستگاری را تشکیل می دهد.

یعنی، از پیدایش 1 و 2، قصد خدا برای ایجاد یک محیط، یک سرزمین، به عنوان هدیه ای به مردم، برای زندگی آنها، مکانی از برکت که خدا در آن در میان او ساکن خواهد شد، سرانجام در روای یوحنا از مکاشفه 21 و 22 محقق می شود، جایی که همه قوم خدا اکنون خود را در زمینی جدید می بینند. با خدا که در میان آنها ساکن است، در رابطه پیمانی با آنها. پس در نهایت، پیام وحی چیست؟ مکاشفه، همانطور که قبلا دیدیم، بسیار بیشتر از کتابی درباره فرجام شناسی است. اگرچه معاد شناسی، وقتی به معاد شناسی فکر می کنیم، به چیزهایی فکر می کنیم که مربوط به پایان تاریخ است، اما چگونه خدا می خواهد تاریخ را به اوج خود برساند و اهداف و نیت بزرگ خود را برآورده کند.

اما مکاشفه بسیار بیشتر از فقط در مورد فرجام شناسی است. ما دیده ایم که مکاشفه کتابی است که تظاهر ها، تکبر و ضد خداپرستی سیستم و نهادهای جهانی را آشکار می کند، مهم نیست که در کجا یافت می شود. مکاشفه فراخوانی است برای ما برای مقاومت در برابر آن.

این فراخوانی برای زندگی مقدس است. این فراخوانی برای اطاعت و پرستش انحصاری به عیسی مسیح است، صرف نظر از هزینه ها. وحی از تمام ادعاها و ادعاهای دروغین جامعه ما و هر نهاد یا شخص یا امپراتوری که خود را بر خدا قرار می دهد، پرده برداری می کند.

و ما را فرا می خواند که در برابر آن مقاومت کنیم. از ما می خواهد که شهادت نبوی خود را در مواجهه با آن حفظ کنیم، مهم نیست که چه هزینه ای برای ما داشته باشد. و در نهایت، مکاشفه یادآور این است که فقط عیسی مسیح و خدا شایسته پرستش ما هستند.

هیچ انسان دیگری، هیچ نهاد دیگری شایسته پرستش و وفاداری ما نیست. این بت پرستی است. فقط عیسی مسیح شایسته پرستش ما است.

و به این ترتیب، کتاب مکاشفه و سفر ما در عهد جدید به پایان می رسد.

این دکتر دیو متیوسون است که سومین و آخرین سخنرانی خود را درباره کتاب مکاشفه ارائه می دهد.